که گفت ترک دنیا است و فرض صحبت مولا بارها میفرمود
عارف هیچ کرمی بکشف و کرامات نه نشوم مرا که یکی می
باید نه کرامات میفرمودند عارف هیچ چیز نشاید و نشود جز بوصل
که بعد از وفات ایشان بخواب دیدند کاو ماجرا آورد
پرسیدند که بشیخ حال چون است فرمودند شب رحلت از
من پرسیدند که بزرگان ماجرا آوردی گفتم درویشی که بسیار گاه
ملک شنود از وی پرسند که چه آوردی گویند چه خواهی و تمام است
ایشان در سال دو صد و شصت و یک هجری بوده و
حضرت ملا جامی دو صد و چهار نوشته اند مزار ایشان
در بسطام است نقلست حضرت خرقانی غوث روزگار بوده اند
انتساب ایشان بشیخ بایزید بسطامی است ابو علی رودبار
رحمة الله مرید شیخ جنید بغدادی اند نسبت ایشان بکبری
میرسد شیخ ابو علی کاتب قدس الله سره که مرید شیخ علی رودباری اند
شیخ ابو عثمان مغربی قدس الله سره که مرید شیخ ابو علی کاتب
بوده اند و با ابو یعقوب نهرجوری و حبیب مغربی صحبت

خطی شماره : ۱۹۱۶

نسخهٔ خطی : مجموعه (۴ رساله)
(فارسی، تاریخ و تذکرهٔ شاعران و عارفان، نثر و نظم)

زبان : فارسی، نثر و نظم.

صفحات : ۱۶۴ ص.

کاتب : نستعلیق و تحریر

تاریخ کتابت : قرن ۱۱ هق.

مؤلف : ۱- داراشکوه، ۲- معین الدین چشتی

تاریخ تألیف قرن ۱۱ هق.

۱- سفینة الاولیاء (ص ۱-۵۷)
۲- مکتوب (عرفان) - (ص ۶۶-۹۹)
۳- سؤال و جواب داراشکوه و بابا والد بیراگی (ص ۸۴-۹۹)
۴- ترجمهٔ سامع الدعا (ص ۱۰۳-۱۶۴)

س: ۴۴۱

تحم
انجم
۱۱/۱۱
گلزار

سراج
۴۹۲

کتابخانه گنج بخش
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد (م.ح.ب)

داشته‌اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند قبر ایشان در

شاه بورست شیخ ابو القاسم کرکانی رحمة الله علیه مرید شیخ ابو عثمان

مغربی اند و با شیخ ابو سعید ابو الخیر صحبت داشته‌اند وفات در سال

چهار صد و پنجاه هجری بوده اند شیخ ابو علی فارمدی قدس الله سره

مرید شیخ ابو القاسم اند مذکور از خواجه یوسف همدانی قدس الله سره

مرید شیخ ابو علی مذکور اند در مجلس حضرت غوث الثقلین در بغداد رسیده

ابو علی بودند حنفی مذهب و سر سلسله حضرت خواجهای بزرگوار

اند ایشان را چهار خلیفه بود خواجه عبد الله برقی و خواجه حسن اندقانی

و خواجه احمد یسوی و خواجه ابو الخالق همدانی رحمهم الله تعالی مرید خواجه

حسن اندقانی رحمة الله تعالی مولد ایشان یسی است و آن

شهری است مشهور از بلاد ترکستان صاحب حالات و مقامات

رفیعه بوده اند و با در طفلی منظور نظر بابا ارسلان شده اند

که از اعاظم مشایخ ترک بوده اند و با شارت و بشارات

رسول صلی الله علیه و سلم بابا ارسلان ایشان را تربیت

نموده اند اما تکمیل را در خدمت حضرت خواجه یوسف با تمام

رسانیده

رساننده اند و از کبار خلفای ایشان گشتند و سر حلقهٔ مشایخ
ترکستان ایشان شده منصور را که پسر بابا ارسلان اند و سعید
و سلیمان آتا و حکیم آتا از خلفای ایشان وفات ایشان در
سال پانصد و شصت و دو هجری بوده و قبر وی در یسی است خواجه
عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره سر حلقهٔ سلسلهٔ خواجه بزرگوار
ایشان می‌رسند و انتساب حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
با ایشان است عالم بوده اند به علوم ظاهری و باطنی و طریقهٔ
ایشان تمام متابعت شرع شریف حضرت علیه السلام است ترا
در جوانی بفرزندی تحمل نموده فرموده اند که بحوض آب غوطه خورد
بدل بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و طریقهٔ ذکر را بایشان آموختند و چون
خواجه یوسف همدانی در بخارا آمدند خرقه از ایشان پوشیدند و تمام
ولایت ایشان چنان شد که هر روز وقت نماز بکعبه میرفتند و می آمدند
ایشان غجدوان است و قبر نیز در آنجا این کلمات از ایشان است
هوش در دم نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن وفات
ایشان در سال پانصد و هفتاد و پنج بوده خواجه عارف ریوگری مرید

خواجه علی مذکور اند خواجه محمود الخیر فغنوی رحمة الله علیه ایشان
مرید خواجه عارف ریوگری اند خواجه علی رامیتنی قدس الله سره لقب ایشان
حضرت عزیزانست خواجه محمود انجیر فغنوی اند قول ایشان است که اگر در روی
زمین یکی از فرزندان خواجه عبدالخالق غجدوانی بر حیات بودی این
منصور هرگز بر دار نرفتی اینجا مراد از فرزندان مریدان اند و ولادت
ایشان در زمین و قبر در خوارزم است مدت عمر ایشان
یکصد و سی سال بوده و وفات در سنه هفتصد و بیست و یک بود
و خواجه محمد بابای سماسی قدس الله سره مرید خلیفه حضرت عزیزان اند
و حضرت خواجه نقشبند را بفرزندی قبول کرده اند باصحاب میگفتند
که این فرزند ما زود باشد که مقتدای روزگار گردد بسی روی با
با امیر سید کلال کردند که خلیفه ایشان بود فرمودند که چون بحال حضرت
در حق فرزندم بهاءالدین شفقت دریغ نداری و اگر در تربیت تکاسل کنید
بحل نکنم امیر بر پای خواستند و دست بر سینه نهادند امیر سید کلال
قدس الله روحه ایشان بهترین مریدان خواجه بابای سماسی اند وفات
ایشان در سال هفتصد و هفتاد هجری بود حضرت خواجه بهاءالدین ذکر یا نقشبند

نام ایشان

پرسیدند که سلسله شما بکجا میرسد که از سلسله کسی بجایی نرسد فرمودند
پرسیدند که در باب سماع چه میفرمایند فرمودند که ما این کار نمیکنیم و انکار نیز
نکنیم حضرت خواجه بزرگ را خوارق و کرامات ازین بیشتر است
که شمهٔ از آن توان نمود نقلست که چون حضرت خواجه بمکه معظمه رفتند
دیدند که حجاج قربانی میکنند فرمودند که ما هم یک پسر داریم او را
در راه خدا قربانی کردیم درویشان که درین سفر همراه ایشان
بودند تاریخ را نوشتند چون بنجارا آمدیم و تحقیق نمودند پسر حضرت
خواجه بزرگوار همانروز فوت شده بود چنانچه ایشان در زمان حیات
تصرف بود بحال شیخ همان تصرف است وفات شریف ایشان در قصر
عارفان بوده در سال هفتصد و هژده ولادت و سنه هفتصد نود
یک روی داده مدت عمر شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده
حضرت خواجه وصیت کرده بودند که پیش جنازه من این آیة
پیشتر بخوانند فرد مفلسانیم آمده در کوی تو شیئاً لله از جمال روی تو
حضرت خواجه را چهار خلیفه مشهور اند خواجه محمد پارسا خواجه علاء الدین
عطار ملا یعقوب چرخی خواجه را بزرگ عنایت کرده اند در مرض اخیر

حضرت

پرسیدند که سلسله شما بکجا میرسد که از سلسله کسی بجایی نرسد فرمودند

پرسیدند که در باب سماع چه میفرمایند فرمودند که انکار نمیکنیم و این کار نمیکنیم

حضرت خواجه بزرگ را خوارق و کرامات از بس بسیار است

که شمار آن نتوان نمود نقل که چون حضرت خواجه بمکه معظمه رفتند

دیدند که حاج قربانی میکنند فرمودند که یک پسر دارم او را

در راه خدا قربانی کردم درویشان که درین سفر همراه ایشان

بودند تاریخ را نوشتند چون بخارا آمدیم تحقیق نمودند پسر حضرت

خواجه بزرگوار بیمار از فوت شده بود چنانچه ایشان در زمان حیات

تصرف بود بحال نیز همان تصرف است ولادت ایشان در قصر

عارفان بوده در سال هفتصد و هژده و وفات سنه هفتصد و نود

یک روی داده مدت عمر شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده 791

حضرت خواجه وصیت کرده بودند که پیش جنازه من این آیه

بیت بخوانند مفلسانیم آمده در کوی تو شیئاً لله از جمال روی تو

حضرت خواجه را چهار خلیفه مشهوراند خواجه محمد پارسا خواجه علاء الدین

عطار ملا یعقوب چرخی خواجه را ترک عنایت کرده اند در مرض اخیر

حضرت

میفرمایند و از آن کلام حقیقت انتظام فایده تمام پیدا باید
و این کتاب را کرمی نولند بعد از تتبع و شاکرد بی
ایشانست یکی از علمای این زمان در باب حضرت
مولانا و انکار مینمودند و سخنان نا شایسته میکفت
و حضرت او را منع میکرد و بعد از فوت ایشان شخصی او را
در خواب دید که بسیار بد و بد الاحوال است سبب پرسید
کفت بدرالابهشت بعنایت الهی رفته بودم میخواستم که
در آیم که مولانا عبد الرحمن جامی آمده و امن بکرفت و
نکذاشت هر چند زاری بنمودم ایشان نکذاشتند مدت عمر شریف
ایشان هشتاد و یکسال و وفات ایشان بعد از خواجه احرار است
سال است و قبر ایشان در خیابان هرات است متصل قبر
سر حلقه عبد الغفور لاری فرموده است رحمة الله
علیه آنجا که فهم و دانش مرغی بود شکاری باز بست
تیز پر دار عبد الغفور لاری در حضرت مولانا
مریدی میکرفتند و میفرمودند که بکمر ید کامل باشد

باشد بس است و این اشارت بملا عبد الغفور است و ایشان
در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بود و حاشیه بر شرح
ملا و نفحات الانس نوشته اند و حل مشکلات ازان نموده اند
عبد الرشید رحمة الله علیه از ایشان خواجه احرار است چنانچه
در وقت تولد ایشان حضرت خواجه در قید حیات بودند
و در کنار گرفتند و فرمودند که این پسر عارف زمانی خواهد شد
ببرکت نفس خواجه بکمالات علیه رسید و خوارق جلیله بسیار
از ایشان بظهور رسیده و در بلاد هندوستان بودند و در سال
تشریف آورده بودند اهل هند اکثر مرید گشتند مدت شش
سال در هندوستان بودند و در سال نهصد و هشتاد و دو ۹۸۲
بجز فرمودند که وقت رحلت ما نزدیک رسیده و مامورم
بانکه متبرک استخوان خود را در گورخانه آبای خود در سمرقند
رحلت نمودند و قبر ایشان در جوار حضرت احرار است
خواجه باقی از ولد حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند بایزید و
بعضی مرید مولانا احرار و بعضی ... اند و وفات ایشان

درسال

در سال دوازده هجری بوده و قبر در دهلی است
خواجه هاشم و خواجه صالح رحمهما الله و علیهما از مرض وفات شده‌اند
است هر دو برادر آنند درین زمان مقتدای اهل باطن اند
بوده اند خواجه کلان خواجه ایشان را مرید خواهر کلان خواجه
خوب بسیاری آنند بواسطه خواجه احرار میرسند تمام
شد احوال مشایخ سلسله متبرکه نقشبندیه قدس الله سره

بیان احوال مشایخ سلسله شریفه چشتیه و طریقه
سلسله ایشان چنین است خواجه عبد الواحد زید قدس
الله روحه مرید حضرت شیخ حسن البصری و خلیفه امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه بوده اند چون ذکر شیخ حسن بصری مذکور
شده بهمان اکتفا نمودند و از خواجه عبد الواحد خوارق
و کرامات بسیار بظهور رسید و امام اعظم بوده اند و جمع
ارادت ایشان نیز نوشتند نقلست که روزی جمعه در
مهمانان ایشان بودند و آرزوی حلوا کردند جمعی حاضر
نبود روی باسمان برد دینارهای زر از هوا رسید

خواجه خبر شوند همان مقدار که تعلق اکتفا کنند بر بریده بجنبانی
کی وند و حلوا آوردند و خواجه میل نکردند و سبب ان خلاف پرسیدند
چون بحلوا از کرامات ایشان بود نخواستند که خوردن خود
از ان ببارند چنانچه در روایتی در باد و به یکشنبه از آسمان
قدحی زرین از آب بهشت فرود آمد و در روایتی گفت بغرض
تو که خورم آب مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند
و شربت آب دهد و کسی که آنرا بشناسد یعنی از ذات ۷۳
ظاهری یعنی از مکر ریا بنود و وفات ایشان در حال هرقدر
و هفتاد هفت بجهت بوده آنرا قدس الله سره جلیعه
خواجه عبد الواحد زید اند و شاگرد امام اعظم یا ابراهیم ادهم
و لشبیر یا دو فی یقظان ثوری و داود طائی معاصر
بوده اند بود خوارق و معارف نعلبو روزگار تول
ایشان ذات که از خدا پرسید از همه پیش پرسند و مر مولود
بر تو انبند بجانب ساکن تو یدکن یک را نیابه بهبند و مر سینا
کی را که دولت غطی ست و موجود اند دنیا و اسباب

و برود اند

دبیرون آمدن دشوار و فرموده‌اند چون ترا گویند خدای تعالی را

دوست داری خاموش باش اگر گویی نه کافر گردی

و اگر گویی دوست دارم فعل تو بفعل دوستان نماند

قدس الله سره که ایشان پادشاه بلخ بودند گویند شبی بر تخت

خفته بودند نیم شب سقف خانه بجنبید گفتند کیست آن مرد از

سقف جواب داد که شتر گم کرده‌ایم گفتند شتر بر بام

چگونه برد گفت ای غافل تو دعوی طالب خدای داری در تخت

زر خوانند و از این سخن هیبتی در دل سلطان افتاد متفکر

و متحیر میبودند روزی دیگر بار عام داده بودند که ناگاه مردی

با هیبت اندر آمد چنانکه پاسبان تخت سلطان هیچ کس

منع نتوانست کرد سلطان گفتند چه میخواهی گفت

درین رباط فرود آمده‌ام سلطان گفت این رباط

نیست گفت این سرای کیست از تو اد که بود گفت

از ابای من گفت پیش از ابای تو از کی بود گفت از اباد

اسلاف گفت پیش این رباط همه چه بودی که می‌آمد

و بعد از ظهر و دوان بگذشتند و ناپدید شد سلطان ابراهیم از

عقب او رفتند گفتند تو کیستی گفت من خضرم و دوان از

از این عظیم گرد و روز دیگر نهادند بشنید ترک را نفی ملک بند

بندار بشکل از انکه برگ بنداد ساز ترحل سلطان میرنشند

لباس خود را در خاک انداختند بمکه معظمه رفته با امام اعظم

و سفیان ثوری صحبت داشته‌اند و حضرت امام ایشان را

بشنیدند با او سفر نموده‌اند و خرقه ارادت از فضیل عیاض پوشیده‌اند

و در زهد و تجرید سر خود فوت نمودند در بغداد زمانه و شاه بود

جهان رسید افزون بوده آنچه خوارق و کرامات حضرت

سلطان زیاده از آن است که در تحریر در آید

رحمة الله علیه از کبار مشایخ متقدم و مرید سلطان ابراهیم

ادهم قدس الله سره فرموده‌اند که اخلاص آنست که در ظاهر

و باطن یکسان باشد خواجه هبیره بصری قدس الله سره فرموده‌اند

مرید خواجه حذیفه اند شیخ علوی دینوری قدس الله سره

خواجه بیشتر اوقات گریه میکردند از تولد تا آخر عمر صایم بودند چنانچه دیده‌اند

طاقت

سلطنت و در روز پنجشنبه والده خود بخور رده آند خواجه ابواسحق
شامی رحمة الله علیه خلیفه شیخ علو دینوری آند خواجه ابواحمد
ابدال چشتی سر خلیفه از ایشان بسیار بظهور سلسله چشتیان اند
مرید شیخ ابوالخالق اند خوارق و کرامات جلیله از ایشان
بسیار بظهور آمد خواجه محمد چشتی ایشان پسر و خلیفه خواجه
ابو احمد و تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده آند و در
زهد و ورع کامل بوده اند گویند در رخیزده سومنات
همراه سبکتکین در سن هفتاد سالگی بعد کاری نحو دارند بوده اند
ببرکت قدم ایشان فتح سومنات شده وفات در سال
چهار صد و یازده بوده و قبر شریف [illegible]
خواهرزاده و مرید خواجه چشتی اند [illegible] قدس الله سره
لقب ایشان قطب الدین است در سن هفت سالگی تمام
قرآن را با هفت قرائت حفظ کرده اند و تحصیل علوم مشغول
میبودند و پیش هشت خواجه یوسف پدر ایشان دنیا
یافتند بوجود و صیت بد قایم مقام ایشان گشتند و

و تحصیل حمیده و افعال پسندیده موصوف و معروف بوده اند
و مردم معتقدان ایشان بوده اند وقتی که حضرت شیخ الاسلام شیخ
احمد جام بسرت تشریف آوردند در نفحات الانس مذکور است
که خواجه مودود بخدمت شیخ احمد جام رسیدند شیخ در بیت ایشان
در رفتند و برکنار کرد و چهار بالش خود بنشاند و سر باز فرمودند که
بشرط علم ترا بر کنید تربیه روز در خدمت حضرت شیخ الاسلام
بودند و فا بود یا حاصل بود و خرقه ارادت نیز از شیخ احمد
جام پوشیدند و آنرا از نیجاست که میگویند سلسله چشتیه بحضرت
شیخ جام نیز میرسد چرا که ایشان نیز در چشت بوده اند
چشتی درویش بسیار بزرگ و قطب وقت بوده اند
مرید پدر خویش اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب
دیده اند فرمودند که ای احمد تو مشتاق ما نیستی یا مشتاق
توانم همان ساعت سفر موافق اختیار کرده بزیارت حرمین
شریفین متوجه شدند و مدت شش ماه در جوار بوده اند
گویند بودن ایشان برگذرد و آن حرم را ... اند خود گشتند

ایشانرا

ایشان را برنجانند از روضه منوره دادرا امر کرده که بخشند ایشان
کرمسته و اولیم آمده با مجاور آن مسجد [illegible] شاه [illegible] بجود شد
به بغداد رسید و در خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی نزول آورد
شیخ ایشانرا تعظیم و احترام بسیار کرده [illegible] مرید خواجه مودود
و [illegible] نسبت که خواجه عنایت کرده از خواجه حاجی شریف
که [illegible] مرید خواجه مودود اند و حضرت خواجه معین الدین چشتی
از جانب خواجه مودود چشتی می رسد [illegible] که شیخ
سلطان سنجر را بخواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد
گفت فرمان شده بود که فرشتگان عذاب مرا ببرند و [illegible]
هر دو بین ایشان باز فرمان رسید که فلان روز در دمشق سعادت
ملازمت خواجه [illegible] را دریافته بود
[illegible] خلیفه حاجی شریف [illegible]
[illegible] عجب بوده است از حضرت خواجه
چشتی [illegible] شیخ عثمان [illegible] در ایام
[illegible] بجای رسیدند که [illegible]

آتشکده بود که روز بعثت پیغمبر در آنجا هیچ افروختند و آتش
ان هرگز سرد نشده بود از شیخ پرسیدند که پرستیدن این چه فایده
دارد و چرا اختیار ایشان پرستش آتش مخلوق اوست جواب
داد که در کتبی با اشعر بزرگی دراستند از شیخ مرویست
که دست و پای خود را در آتش انداز و نسوزد و گفت
خاصیت این سوختن است قدرت کیست که بجز دیگ
ان برود حضرت شیخ طفلی را که در کنار مغ بود گرفته
بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی
ابراهیم گفته در آتش در آمد چهار ساعت در ان
میان مانده برآمد چنانچه بخرقه ایشان و جامه
آن طفل هیچ نرسید از مشاهده کرامات جمیع مغان
بر قوم شیخ سر نهادند و همه بشرف السلام مشرف گشتند
و قول شیخ عثمان است که حق تعالی دوستانند که اگر یک
ساعت ازو محجوب باشند نابود گردند و نیز فرموده
که حق تعالی دوست میدارد خطا لست او میدهد سجاده

چون

چون دریا بسخاوت و شفقت چون شفقت آفتاب
بموضع زمین [illegible] مولد و اصل ایشان از
سنجیان است و نشو و نما در دیار خراسان از سادات
چشتیه بوده اند و مرید شیخ عثمان هارونی و در هندوستان
سر سلسله طریقه چشتیه اند حضرت شیخ عثمان مستغرق
گو معین الدین محبوب خداست و من افتخار دارم بمریدی
او صاحب تصوف و تصوف و هزار انوار معرفت و زبده
مشایخ اجل و قدوه اولیاء کمال بوده ابتدا ابدل بنده را
روی ارادت بخدمت ایشان بود کرامات عجیب و خوارق
عادات غریب که از ایشان بظهور پیوسته زیاده از
حد و نهایت است گویند چون حق تعالی ایشان را توفیق
توبه کرامت فرمود املاک و اسباب خود را صرف درویشان
نموده متوجه سفر شدند و بخارا رسیدند از انجا بطرف عراق
عزیمت فرمودند چون بقصبه هارون که از نواحی نیشابور است
رسیدند بخدمت شیخ عثمان هارونی رسیدند و بیست سال ملازمت نمودند و بر

سال در خدمت شیخ بودند حضرت شیخ خواجه زکریا ملتانی اکثر
از مشایخ کبار را دریافتند اند چنانچه صحبت حضرت غوث الثقلین
اعظم در جیلان رسیده پنجاه و هفت روز در خدمت ایشان
بودند انواع فواید ربوده اند و شیخ نجم الدین کبری را در سنجر و
خواجه یوسف را در همدان و شیخ سعید تبریزی و شیخ حسین
زنجانی را در لاهور دیده اند و از آنجا بملتان در زمان دولت
جمه رفته متوطن شده اند و در آن سرزمین جمع و کثیری
از کفار به برکت قدوم ایشان بشرف الاسلام مشرف گشته اند
و جماعه کفاری که مسلمان نشده بودند مطیع و معتقد ایشان
شدند و فتوح بخدمت ایشان میفرستادند و تا حال هنوز
کفار که در آن نواحی اند بزیارت ایشان می آیند و نذر
میگذرانند وفات ایشان ششصد و سی و سه بوده اعزاز رحلت
در بیان حضرت نوشته اند که حبیب الله مات فی حب الله
مدت عمر ایشان یکصد و چهار سال و عمر نسل ایشان بود از مشایخ
بند و ستان هستم رجب میکنند و آنچ بعضی چند مرتبه

بزیارت

بزیارت روضه ایشان مشرف شده و آخر شهر بسیار نزهت
و پرنور خوش است آب و هوا و متصل آن شهر تالاب عظیم است
همچو دریای محیط نام آن ساگر بان شهر از ره شهر اند و
ولادت این فقیر در خطه اجمیر کنار ساگر تالاب روی داده در سلخ
صفر المظفر یکشنبه سال یکهزار و بیست و چهار هجری بود که در
چون در خانه والده ماجده فقیر شاه جهان بادشاه روی
زمین به صیغه سیر بود و دو میر بخشد و سن مبارک
آنحضرت سلمه الله دام بقاؤه بیست و چهار سال که رسیده بود که
همین عقیدت و اخلاص که آنحضرت نسبت بخواجه معین الدین
داشتند بیشتر از آن نذر و نیاز در خواست نمودند و
به برکت ایشان حق سبحانه و تعالی این کمترین بندگان
خود را در همان سال در اجمیر بوجود آورد امید که تو فیق
نیکوکاری و رضا جوئی خود و دوستان خود نصیب سازد
آمین رب العالمین
رحمته الله تعالی الکنیت ایشان ابواحمد و لقب سلطان

ایشان کبیر ست از کبار خلفای خواجه معین الدین اند
در تحریر و تقریر یگانهٔ عصر ایشان را با شیخ بهاء الدین ذکریای
ملتانی در باب سماع و غنا مراسلات واقع شده در ناگور
در وطن بر زمین جایی داشتند و ان زاهد ست مبارک
خود زراعت کرده قوت عیال میساخت و وفات در ششصد
و هفتاد و سنه هجری بود قبر در بالا رسی کلکی در دیار ناگور اند
قدس الله سره متولد و اصل ایشان از اودین قبر عایشه
ست و آن قصبه ایست از توابع اندخان و کابل از ین عجب
گویند که چون در دهلی متوطن شدند فتوح از کسی قبول نمیکردند
خود همیشه مستغرق میبودند بر فرزندان ایشان
معیشت بعسرت میگذشت روزی از زن بقالی که همسایه
ایشان بود بعد از انکه فاقه چند روزی قرض نموده آنرا اوقات
گذر خود مینمودند روزی زن بقال گفت اگر در همسایه یکی
شما نمیبودم کار شما بهلاکت می انجامید این سخن بر طبیعت
ایشان گران آمد عهد کردند که قرض از هیچکس روزی این

قصه

کعبه
وقتیکه خواجه قطب الدین هستند فرمودند که من بعد از
قرص یکی نزد روزی در وقت حاجت ازان طاق بلند کرد در
حجره ما است دست انداخته نان پخته بقدر حاجت هر روز
می داشتند باشیلد بعد ازان هرگاه که میخواستند ازان طاق
نان میگرفتند و آن نان کردولک می باشند نام آن نان را
ایشان کاک می گفتند در دهلی نان کاک مشهورست بدان
معین الدین
طریق گویند در سن پانزده سالگی پیش ازانکه مرید خواجه
شوند بریاضت و مجاهدت اشتغال داشتند خورش
شیخ در سن یکنیم ساله بودند که پدر ایشان وفات کرد
حضرت خضر ایشان را بر دو شیخ ابو حفص سپرد که تربیت
علوم ظاهری کردند [illegible] چون حضرت خواجه بغداد رسیدند
بستان
صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی دریافتند و ازانجا با
واصلان حجره معاودت نموده بطرف هندوستان هند
چون ملتان رسیدند با شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی
الدین
قدس الله سره ملاقات نمودند و در ملتانی حضرت شیخ فرید

شکر گنج بخدمت ایشان رسیده مرید شدند بعده بدهلی رسیده بخدمت
بخدمت پیر خود در اجمیر نوشته فرستادند که اگر اجازت شود بملازمت
آنحضرت شیخ معین الدین در جواب نوشتند اگرچه در ظاهر بعید
واقع اما در باطن کمال قربیست در همینجا باشند بعده از غایت بزرگی
عنایت و فرط محبتی که داشتند خود از اجمیر بدهلی آمده ایشانرا
دیدند چند روز توقف نموده باز باجمیر معاودت نمودند چون
خواجه قطب الدین در خدمت ایشان روانه گردیدند مردم دهلی از
فراق جدائی ایشان بفریاد و فغان آمدند چون حضرت خواجه معین الدین
این معنی را مشاهده نمودند فرمودند که این ملک را در پناه الله
تعالی بگذاشته در دهلی باش که دلهای مسلمانان باز جدا شود
از دوری شمایان. بحکم فرموده حضرت خواجه در دهلی ماندند
و حضرت خواجه قطب الدین اکثر سماع میفرمودند و در سلسله
چشتیه استماع متعارف است و در بعضی سلسله های ممنوع مثل سلسله
نقشبندیه و سلسله سهروردیه نیز سماع نمیفرمودند لیکن بعضی اکابر
کرده اند چنانچه شیخ الاسلام گفته اند که ذو النون مصری و شیخ شبلی و جنید

و سیم نوا

و شیخ نوری و شیخ وراج همه در سماع رفتند خود و انوار

از سلطان المشایخ که در خانقاه شیخ علی سجستانی مجلس سماع بوده

و درویشان حل و اهل کمال حاضر بودند و نیز خواجه قطب الدین بختیار

مجلس تشریف داشتند که در اثنای قوال این بیت را که

از حضرت شیخ احمد جام است خواند ؛ کشتگان خنجر تسلیم را

هر زمان از غیب جان دیگر است خواجه قطب الدین را تغیر شد و از

هوش رفتند مشایخ که در آن مجلس حاضر بودند مثل قاضی حمید الدین

و اعزاه ایشان را بخانه آوردند و قوالان همان بیت را تکرار

میکردند و حضرت خواجه به سماع مشغول بودند تا سه شبانه روز همان

حال داشتند چنانچه قوالان نوبت بنوبت میرفتند و می آمدند

و سرود ایشان سه روز بر یک طرف بکردند تا وقتی که حال ایشان

دیگرگون گشت وفات ایشان در سال ششصد و سی و سه واقع

شده بهار دهم ماه ربیع الاول و قبر ایشان در دهلی کهنه است

که بالای آن پوشیده اند برای زوار و به ترک این نعمت پیش بار دوان

انجا رفته عجب پر فیض مکانی است ذکر حضرت ...

قدس الله تعالی سره نام ایشان مسعود بن عزالدین بوده
و از اولاد حضرت امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه همیشه
صایم الدهر میبودند مرید حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند
و گنج شکر از آن گویند که حضرت شیخ هفت روز گذشته بود
که افطار نکرده بودند بخدمت پیر خود روانه شدند در اثنای راه
از ضعف پای ایشان بلغزید و بقضا در دهن مبارک
ایشان پاره گل در آمد و تمام شکر گشت از آنجا برخاسته بخدمت
پیر خود رفتند ایشان فرمودند فرید گر در وقت رسید شکر حق تعالی
وجود را گنج شکر گردانید بهت همواره شیرین خواهد بود چون از
خدمت پیر بیرون آمدند هر کسی که ایشان را میدیدند میگفت
گنج شکر میگفت ایشان بخدمت خواجه معین الدین نیز رسیده بودند
حضرت خواجه در باب ایشان فرمودند که قطب الدین بختیار شاهباز
عظیم را بقید آورده است که جز بسدرة المنتهی آشیان نگیرد
و این شمعیست که عالم را منور سازد و قطب حضرت وقت
بوده اند خوارق عادات بسیار از ایشان بظهور رسید: در بیان

سلسله

سلسله از کم کسی واقع شده مشهور است بعد از آنکه حضرت
شیخ ریاضت و مجاهدت را بکمال رسانیدند روزی فرمودند
که هرچه خدا می کند میشود هاتفی آواز داد که هرچه فرید میگوید
میشود و فقر و فاقه نیز ایشان و اهل ایشان چنان غالب بود که روزی
یکی جرمهای ایشان بخدمت آمده گفت که فلان ببرکت شما به سبب مستی
بمعرض هلاکت رسیده است شیخ فرمودند بنده معبود به کند اکنون پیره تیز
حق در رو شد و از جهان سفر کند رستی در پای او بندند و برون افکنند
وهم شیخ فرید فرموده اند که چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن میپوشد
وفات ایشان در پنجم ماه محرم سنه [illegible] و شصت جید ربیع [illegible] بود
و مدت عمر شریف نود و پنج سال و قبر در پتن است مابین لاهور و
ملتان برار و سرک [illegible] اولیا قدس سره نام ایشان محمد
بن احمد بن دانیال بدوانی است و لقب ایشان سلطان المشایخ
از جانب الهی است خلیفه فرید شکر گنج آند و سلطان المشایخ
عامل و کامل بوده اند چنانچه جمیع علوم را بتکمیل داشتند از مشایخ
کبار و هندوستان تمام دارد و عالیقدر بوده اند و در دار السلطنت

بشغال

دہلی اقامت اختیار فرمودند بتعلیم و بہ تربیت مریدان ا
داشتند و خوارق و کرامات زیاده از شمار خلق از ایشان مشاہده
نموده اند و حضرت سلطان ہمیشہ مجلس وجد و سماع نمودند و
قوالان میخواندند و خود برخاسته سماع مینمودند اگر کسی را امید بود
کہ بتقلید ہم سماع می کند بجهت ادب سماع خود ہم ایستاده آند
و وفات ایشان نیز دہم ربیع الثانی سنه هفتصد و بیست و پنج روز
روی داده و مزار ایشان در بلده دہلی است در سالی یکبار
عرس ایشان که در دہلی مشهور و صحبت مجلس عظیم برپا میکرد
و قوالان میخوانند وجد و سماع درویشان می کنند حضرت سلطان
المشایخ را اگرچه مریدان بسیار آند با چهار مرید کامل مشهور آند امیر خسرو
و شیخ نصیر الدین چراغ دہلی و شیخ برہان الدین غریب و شیخ حسن دہلوی و
امیر خسرو دہلوی قدس الله سره از امرازادهای لاچین و ترک بوده اند
از بزرگان نواحی بلخ مولد ایشان در موضع پتیالی از نواحی سنبل است
جامع انواع علوم و اقسام صنایع بود و آنجا مرید و معشوق
و نفس ناطقه سلطان المشایخ اند از جمیع مریدان خود

زیاده

زیاده میخواستند و میفرمودند که روز قیامت از هر کسی خواهند
پرسید که چه آورده و چون از من پرسید خواهم گفت که سوز سینهٔ این
ترک آورده ام و میر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن
مبارک ایشان همیشه سوخته میشود و میر چهل سال صایم الدهر
بود و آنو مراد سلطان المشایخ بطریق طی الارض حج گذارد
اند گویند میر خسرو به پیر خود التماس نمودند که خسرو نام بادشاهان
است و من درویش ام مرا نام دیگر بباید فرمودند که از برای
تو نامی التماس خواهم کرد روز دیگر حضرت سلطان المشایخ
فرمودند که ما چندین نمودند که روز قیامت ترا محمد کاسه
لیس خواهند گفت اما در دنیا بهمین اسم مامور شدی زیرا که
میر خسرو بود اند
خسرو دو نشانی و سلطان المشایخ این بیت را در باب
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست زیرا که خدای ناصر
خسرو ماست که تصانیف مرا از نظم و نثر بود و نه است
وانسعار میر انچه مسبت هو است از پنج لک کم از چهار لک زیاده است
سوای تصانیف منثور از برکت آب دهن مبارک

سلطان المشایخ این قدر طبعیت در شعر بجلی حق تعالی

بایشان عطا کرده بوده بود و در شعر چنان قادر بود که مطلع

الانوار در جواب خمسه تمام کرده اند و مضامین نادر در اشعار ایشان

انقدر است که اگر جمع کنند از تصنیف بعضی مردم زیاده خواهد بود و در

ماندهای احتسام بر فنون علم هندی مشغول بود آنچنانکه معیت ایشان

کم کسی گذشته حق تعالی نفس قدسی بایشان عطا کرده بود و تأثیر

ایشان را بسماع و نغمه کمال ذوق بود و بافغولان خود میخواندند و سلطان

المشایخ سماع میفرمودند شیخ سعدی بشوق ملاقات ایشان

بهند آمده بودند با هم چند روز صحبت داشتند گویند که مرا بخدمت

پیر خود اخلاص و محبت بمرتبه بود که بافوق آن متصور نیست

که درویشی بخدمت سلطان المشایخ تحفه کلاه زر بفت

فرمودند چیزی حاضر ندارم باش امروز اگر فتوح آید آن را

در آن روز هیچ فتوح نرسیده فرمودند فردا این جنس بدهم روز

گذشت فتوح از جایی نرسیده کفش مبارک خود را بآن مسکین

دادند و او نیز باستغنای تمام گرفته از شهر دهلی روان شد اتفاقاً

راه میرخسرو که با سلطان محمد تغلق لکهنوتی رفته بودند در راه دو

پار رسیدند میر را آن شخصی برسید که از سلطان المشایخ خبر داری گفت

بصحت و عافیت اند میر فرمودند آنچه از ایشان داری گفت کفش پای

خود را این داد آنگه میر گفت میفروشی گفت مرا بلی فروختم لک روپیه

در صله قصیده از پادشاه یافته بودند همه را بآن درویش دادند

و کفش پیر خود را گرفته بخدمت آمدند سلطان المشایخ فرمودند

که این خسرو آن را خریده گویند چون سلطان المشایخ برحمت حق

پیوستند میر در دهلی حاضر نبودند مردم از ایشان این قضیه را

پوشیده می داشتند چون بدهلی رسیده اند این قضیه را شنیدند جامه

پاک زده روی خود را سیاه نموده در مقابل قبر پیر خود ایستاده اند

گفتند سبحان الله افتاب در زیر زمین و خسرو زنده سر را بقبر

بر قبر زدند و بیهوش شدند تا شش ماه بعد از این در غم و

اندوه می بودند تا همانجا روز چهار شنبه در سالی غم بهجرت شدند

سح بحجرت رحلت نمودند و قبر ایشان پایان بر ایشان آن

شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رحمة الله تعالی از کبار خلفای شیخ
شیخ نظام الدین اند و حضرت شیخ از کمال محبت و اتحاد با ایشان
بود و انفذ خوارق و کرامات که از ایشان بظهور آمده از
هیچ مرید سلطان المشایخ ظاهر نشد بسیار متبع آثار سنت بوده اند
با وجود آنکه درین سلسله از قدیم منع سماع نیست و پیران ایشان
بسیار تواجد میفرمودند اما شیخ نصیر الدین سماع نمیکردند و منع میفرمودند
که خلاف سنت است و حضرت سلطان المشایخ را این سخن
بد می آمد و میفرمودند راست میگوید که قلندری یازده زخم
بوجود مبارک ایشان زد و ایشان در استغراق که بودند باز
نیامدند و خون مبارک ایشان و بنی که از نهاد دان ایشان
خبر دار شدند چون مریدان را ازین حال خبر شد قلندر را گرفتند
خواستند که تعذیب کنند شیخ فرمود که هیچ کس مزاحم احوال
او نگردند و مبلغی باو انعام دادند که مبادا در وقت کار
در بدن از ازاری بدست او رسیده باشد و بعد ازین بقیه

۷۵۷

نبیره سال وفات یافتند در سال ... دفن ... و بیعت ...
و مزار ایشان در دهلی جدید است ... [illegible] گنگوهی رحمة الله از فرزندان
امام اعظم اند شیخ را اولاد بسیار شد همه پسران عالم و عامل گشتند
و مزار ایشان در گنگوه است که از توابع دار الملک دهلی است
شیخ جلال تهانیسری از جانب مادر فاروقی اند در سنه
هفتصد ... تمام علوم را تحصیل نموده درس میگفتند و فتوی مینوشتند
مرید شیخ عبد القدوس گنگوهی اند از مشایخ متاخرین در سلسله
چشتیه اثر ایشان بزرگترین بوده [illegible] یکی از مریدان شیخ جلال
چندین سال ریاضت کشیده ... و در وی ظاهر شد روزی
در خاطر او گذشت که در زمان سابق شیخ نجم الدین کبری چنان بودند
که بر هر کس نظر میکردند به مرتبه ولایت میرسید امروز این چنین کسی نیست
شیخ بر سر او مطلع شدند و بجانب او بنظر دیدند و فرمودند که امروز
هم چنین مردم هستند که به یک نظر ایشان به مرتبه ولایت میرسند
مطلع شد و درین اثنا آن مرید بیخود افتاد به مرتبه اعلی رسید و در اندک
مدت رحلت ... فرمودند شیخ فرمودند که ... نیک یافت ... است

این کار نیست وفات ایشان در سنه بوده عمر شریف نود و شش

و چه بوده فهرست تمام شد ذکر مشایخ چشتیه قدس الله اسرارهم

شیخ ابو بکر بن عبد الله قدس الله سره اصل ایشان از طوس است

مرید شیخ ابو القاسم گرگانی اند از ذکر ایشان در سلسله خواجهای

بزرگوار پیوسته شده و سلسله گروه با سلسله خواجهای

یاسی ابو القاسم یکجا میشود شیخ احمد غزالی مرید شیخ ابو بکر نساج

اند بعد از آن شیخ ابو النجیب سهروردی رحمة الله تعالی نسبت

خرقه ارادت ایشان از دو جانب است یکی بشیخ احمد

غزالی چنانچه درین سلسله مذکور است و دیگر بشیخ وجیه الدین

عم ایشان که در سلسله سهروردی مذکور خواهد شد که شیخ روزی

به بغداد جمعی از دانشمندان بدکانی قصابی رسیدند گوسفند

آویخته بود ایستادند و گفتند این گوسفند میگوید من مرده ام

گشته قصاب از سخن بیخود افتاد چون بخود آمد بصحبت تحول

شیخ اصرار کرد و تایب شد آنچه بخاطر میرسد اینست اظهار

کرامت شیخ را درین بحال ضرور بود درین دو حکمت است یکی

گوشت حرام

گویند حرام را جمیع مسلمانان بخورند و دیگر آنکه ساعت توفیق توبه
و انابت نزدیک رسیده بود خلیفه شیخ ابوالنجیب سهروردی
اند و تربیت مریدان و کشف وقایع کمال تمام داشته اند
حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله روحه کنیت ابوالجناب است
و این کنیت را پیغمبر صلی الله علیه وسلم در واقعه بایشان عنایت
فرموده اند و کبری از آن جهت گویند که در اوایل حال بتحصیل علوم ظاهر
مشغول بودند با هر که مناظره و مباحثه میکردند غالب می‌آمدند بدین
سبب طامة الکبری می‌گفتند بجهت استعمال لفظ طامه خلاف
شمرده اند از شیخ ولی تراش نیز گفته اند بسبب آنکه در غلبات آن
در وجد بر هر که افتادی بمرتبه ولایت میرسید چنانچه روزی
سوداگری بخانقاه ایشان رسید نظر کرد بلکه لقب او خلافت
ملک او را اجازت ارشاد نوشتند تا در ولایت خود خلق را
بحق ارشاد کند روزی بازی در هوا دنبال گنجشکی کرده بودند
ناگاه اثر نظری از حضرت شیخ افتاد چون گنجشک برگشت
و باز را گرفته پیش ایشان حاضر آورد بر خانقاه استاد

بوده سگی آنجا نظر انوار حضرت شیخ بر او افتاد چون از
شهر بگورستان رفت سر بر زمین می مالید و هرکه میرفت
سگان شهر گرد او حلقه میزدند و دست بر دست نهاده
پیش او می ایستادند چون سگ نمرد بفرمود شیخ او را دفن
کردند و بر قبر او عمارت ساختند چنانچه میر علی شیر
در مدح حضرت ملا جامی فرموده اند بیکنظر ربایی که
منتهی شوم ز ابنای جنس سگ که شد منظور نجم الدین
سگان را سرورست ثبت ازدنیا ایشان بر منطرف سگ را
یکی از مشایخ عمار یاسر و دیگر از شیخ اسماعیل قصری
و نمانست ایشان در سال شش صد و هژده واقع شده چون
هلاکو بخوارزم رسید و درآن وقت عمر ایشان زیاده
از شصت بوده شیخ اصحاب خود را طلب داشته فرمودند
زود در برخیزید و ببلاد خود روید که آتش از مشرق برافروخت
وتا بمغرب خواهد سوخت و مرا اینجا شهید باید شدن
بالای بست میر ... غلام نبرد و نیزه در دست مبارک

گرفته

گرفته و سنگ در بغل بر بسته و با کفار مقابله و جهاد در میخوردند
تا بدرجه شهادت رسیدند گویند در وقت شهادت کاکل
کافری را گرفته بودند ده کس نتوانستند آنرا از دست شیخ
خلاص سازند آخر الامر ببریدند به برکت نظر ایشان جمیع مریدان
کامل گشته بودند اکثر مشهور آند شیخ مجد الدین بغدادی قدس
الله سره از اجله اصحاب و کمّل مریدان شیخ نجم الدین اند
در حضرت شیخ را کمال عنایت با ایشان بوده اما در اواخر
بحسب تقدیر زلت ازیشان شیخ مجد الدین بی ادبانه حرفی نسبت به
به پیر خود سرزد چنانچه گفتند که من مانند بیضه بط بودم و پیر
مانند ماکیان مرا پرورش کرد چون من بکمال رسیدم دریای
وحدت درآمدم و شنا کردم و او هم چنان در کنار دریا ماند
این معنی بحضرت شیخ نجم الدین رسید بر زبان مبارک گذشت که در
دریا هلاک خواهد شد همان شب خوارزمشاه بجرم و کینه شیخ
مجد الدین غرق بحر فنا ساخته بدرجه شهادت رسانید حضرت
شیخ سعد الدین حمویی را از اکمل مریدان شیخ نجم الدین اند

واصل و عامل و کامل بوده اند قبر ایشان در بخارا در جوار آستان
شیخ سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه از کبار مریدان شیخ نجم الدین
آغاز چون حضرت شیخ ایشان را به یک اربعین نشانید روز
اربعین دوم هنوز چند روز باقی بود که آمده در خلوت
ایشان زنده فرمود که برخیز و بیرون آی و این بیت خواندند
منم عاشق مرا غم سازوار است ❊ تو معشوقی ترا با غم چه کار است
وقت عمر شریف ایشان هفتاد و سه سال و قبر در بخارا است
و شیخ نجم الدین رازی المشهور به دایه قدس سره از خلفای شیخ نجم
الدین اند تفسیر بحر الحقایق که مملو است از دقایق از
تصانیف ایشان است مرکبات حضرت شیخ شهاب الدین
همه از آن بینت قبر ایشان در بغداد است شیخ رضی الدین علی لالا
اعلی الله قدس سره برادر ایشان پسر عم حکیم سنائی است و خرقه پوشیده است
مرید حضرت شیخ نجم الدین کبرا اند و صحبت خواجه احمد یسوی و خواجه
یوسف همدانی رسیده اند و بسیار مشایخ را دریافته اند از یک
صد و بیست و چهار شیخ کامل و مکمل خرقه داشته اند شیخ

جمال الدین

مرید شیخ رضی الدین اند شیخ جمال الدین علی

مزار متبرکه باکرما خاموش شیخ احمد نایب زد ایجی جنبه سیستانی در

یافته اندی بیایند شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی قدس سره

علیه مرید شیخ جورجانی اند شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی

قدس سره مرید شیخ عبدالرحمن مذکور اند شیخ محمود مزدقانی مرید

شیخ علاء الدوله سمنانی اند امیر سید علی همدانی قدس سره مرید

شیخ مزدقانی اند و کتب طریقت شیخ تقی الدین علی دوستی

ستر نموده آند و اختیار نموده سیر چند نوبت ربع مسکون را

کرده اند و صحبت چهار هزار صد ولی را دریافته اند و از هر ولی

یک کلمه التماس نموده او را در یک نسخه نام نهاده اند و ابتدای

السلام در سمر بر کت مقدم شریف ایشان نسبت ولادت

۷۸۰ ایشان در سال ۷ هفصد و هشتاد رحلت نموده قبر در ختلان

است رحمة الله علیه گویند از مرید ایشان شیخ نجم الدین

کبری اند نسب ایشان میرسد از اولاد حضرت صدیق اند حضرت مولانا

جلال الدین محمد رومی قدس سره مشهور بمولوی رومی اند مولد

ایشان از بلخ است و نشو و نما در روم بود نام پدر ایشان
بهاء الدین ولد است سه پسر بزرگ خود بودند عالم علما و نیز
باطنی بر کمالی داشتند گویند چهار صد عالم پیش ایشان هر روز
حاضر میشدند اشعار ایشان بعضی معروف است و تصوف است
در شش سالگی از سه چهار روز افطار میکردند و ریاضت
می کشیدند قول ایشان است مرغی که از زمین بال خود ببرد اگرچه
به آسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دورتر باشد و از شباب
صفا نوازی بر بد هم خیزی اگر کسی درویشی شود اما در زمره خلق
و کشمکش اهل بازار غمناک نگردد و از زحمتهای بنا بر گذارد سبکبار
گردد مولوی روم از خدمت حضرت شمس الدین تبریزی فیضان برده
و کتاب ایشان در سته مشتمل است و مثنوی که دو بحر بود و شیخ حسام الدین
چلبی قدس الله روحه را وقت بخدمت شمس تبریز رسیده آمد
اما کار را این مولوی روم با تمام رسانیده است حضرت مولوی بخواهد همت
بپیوستند از فرزندهم چلبی حسام الدین با جمع اصحاب پسر ایشان
سلطان ولد پیر حضرت مولوی رفتند و گفتند متحیرم که بعد از
بر جامی

برجای بی بدنشینی و مخلصانم آوردم هم الغیاث از سوادکنی و
شیخ ما پاشنی و مرز و نهد کاسب تو غایت بر دوش نهاده
باشد کینم و این بیت خواندند بر خانه ول ای جان نیست البنیاد
برگشته شد که باشد چه شاه و شاهزاده سلطان ولد و
بسیار بکر نشینند و بفرمودند اکر الصوفی اولاد بحر فتنه و الیتیم
اخری بحر فتنه همچنانکه در زبان والده خلیفه بزرگوار کرده
درین زبان بنده خلیفه و بزرگ ما آتی سلطان ولد
فرزند خلف مولوی رومی اند و صاحب سجاده علوم ظاهر و باطن
هم از والده خود و هم از شیخ شمس الدین سر کسب نموده اند و
حضرت مولوی در شان ایشان فرموده اند که غرض از ظهور ما
وجود تو بود و این سخنان قول من است و تو فعل منی این
رباعی از ایشان است   هش طالبی ز هیچکس پیش مباش
تمام شد ذکر مشایخ سلسله عالیه کبرویه قدس الله اسرارهم
سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی ایشان فرموده اند
که چهل سال است که نشسته اما انچه در دست بر من عرض

میکنند که نشسته چشم بمعارف یاران نزاد و بهم وقت ایشان
سالی سی صد و هجری بوده شیخ احمد اسود دینوری را از کبار
مشایخ و مرید ممشاد دینوری آمده است ایشان نشسته بود شیخ
محمد عمویه قدس سره از اجله مشایخ زمان خویش بوده از صحبت
شیخ احمد اسود و از شیخ رویم قدس سره اصل ایشان از بغداد ا
بسیار بزرگ بوده آنکه حال خود را پوشیده میداشتند مرید کامل
و شاگرد رشید شیخ جنید از خواجه عبدالله انصاری فرموده آنکه اگرچه رویم
هم در استاد جنید میبوده اما رویم را بیش از جنید یافتم و من موی که
در دوسته میدارم از بهر جنید و حضرت شیخ عبدالله خفیف فرموده اند
که چنانچه در توحید و معرفت از رویم سخن شنیده ام از هیچکس نشنیده ام
سید الطایفه فرموده آنکه ما فارغ و مشغولیم و رویم مشغول فارغ
شیخ ابو عبدالله بن خفیف قدس الله سره از اکابر قطب وقت
و مقتدای اهل طریقت در ریاضت و مجاهدت مشغول بوده
مرید رویم اند شافعی مذهب بوده اند در تصوف ایشان را
تصانیف بسیار است قول ایشان است که وقتی مرا ایشان زاد داد

که در دلان

که در فلان جا جوانی و پیری در هم نشسته‌اند بمراقبه بشوق تمام
در آنجا رفتم و دیدم هر دو در مراقبه مشغول اند سه بار بایشان
سلام گفتم جواب ندادند بار چهارم بخدا سوگند دادم
جوان سر برآورد و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست
اندکی نصیب بسیار لکن فارغ و بیکاری که بسلام ما می‌پردازی
همین یک کلمه بگفت باز بمراقبه فرو رفت دل مرا اثری
عظیم پیدا شد توقف کردم تا نماز ظهر با ایشان بگذاردم
و گفتم مرا پندی دهید گفتند صحبت کسی طلب کن که دیدار
او ترا از خدای یاد دهد و هیبت او در دل تو افکند و ترا
بزبان حال پند دهد نه بزبان گفتار [illegible] رحمه الله
علمه مرید شیخ عبدالله خفیف است و شاگرد جعفر خلدی از
کبار مشایخ و صاحب کرامات و مقامات بوده است
شیخ فرج زنجانی قدس الله سره ایشان مرید ابوالعباس
نهاوندی اند و استاد شیخ وجیه الدین اند از اجله مشایخ و صاحب
کرامات دیگر ایشانست مرید شیخ اخی زنجانی اند ایشان و مرید شیخ

النجیب سهروردی اند قبر ایشان در بغداد است حضرت
شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره کنیت ایشان
ابو حفص است و لقب شیخ الشیوخ است از اولاد حضرت
ابابکر صدیق است رضی الله عنه غوث زمان و عالم و عامل
و فاضل و کامل بوده اند شافعی مذهب و طریقه ایشان تمام
مطابق شرع و سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوده ایشان
مرید عم خود شیخ ابو النجیب سهروردی اند ذکر شیخ ابو النجیب
در سلسله کبرویه مذکور شد شهرت ایشان در خاص
و عوام زیاده از عم خود بود صحبت حضرت قطب ربانی غوث
الصمدانی محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
را دریافته اند و فواید عظیم و بهره تمام از انجا حاصل نموده اند
نقل است که شیخ الشیوخ فرموده اند که در جوانی بعلم کلام مشغول
بودم و کتابی چند یاد گرفته بودم و عم من مرا منع میکرد
و مرا شوق آن علم دامن گیر بود روزی عم من در خدمت
حضرت غوث الثقلین رفت و مرا با خود برد در خاطر گذشتم علم

می

١

... گفت یا سید این برادرزاده من بعلم ظاهر مشغول است چرا

منع میکنم باز نمی ایستد بعد ... الا غلیظ فرمود تا ای بهاء الدین

کدام کتاب یاد کرده گفتم فلان فلان کتاب دست مبارک

خود را بسینه من فرود آوردند و بعد که یک لفظ از آن کتاب

نیست بر حفظ نمانده بود حق تعالی همه آن مسائل را از من فراموش

گردانید و از علم لدنی مالامال ساخت و مرا فرمود تو باعلم اینست

مشهور شوی بالعراق و شیخ الشیوخ همیشه میفرمود که آنچه

یافته ام از برکت سید عبدالقادر گیلانی است و وفات ایشان

۵۲۹ در سال پانصد و سی و دو هجری بود و قبر در بغداد است شیخ

بهاء الدین زکریا ملتانی خرقه از ایشان پوشیده حضرت

شیخ را تصانیف بسیار است [illegible] مولد ایشان در

بخارا است ناگوری از آنجه ... قاضی شهر ناگور ... بود و اثر

در یک وقتی سبب ترک از ایشان اینست که حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وسلم را واقعه دیدند ترک تعلقات نمودند بر بغداد

رفتند و در آنجا مرید شیخ شهاب الدین شدند شیخ نجیب الدین علی بزغش

گویند از امام جعفر صحبت فقرا نمی‌ورزیدند و با ایشان می‌بودند
بدر شیخ هر چند ابا سهابتی و احتراز مبالغت و طلع مهبان اندیشی آورد
التفات نمی‌کردند و می‌گفتند که من پشمینه پوش خواهم بود مرید شیخ
شهاب الدین آمد عبد الرحمن بن علی بن ترغش قدس سره لقب
ایشان نجم الدین است خلیفه پدر خود بوده‌اند چون ایشان متولد
شدند شیخ الشیوخ پاره از خرقه خود فرستادند سر اینجا ساخته
پوشیدند حضرت شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی قدس سره در علوم
ظاهر و باطنی و فقه و حدیث و اصول و فروع عالم و کامل در عهد خویش
شیخ الاسلام بوده‌اند از اکمال مریدان و اجل خلفای شیخ شهاب
الدین اند از خدمت شیخ الشیوخ ملتان آمده متوطن شد بار ارشاد
طالبان مشغول گشتند و اهل آن دیار مریدان ایشان گشتند ذکر کرامات
و خوارق ایشان از حد زیاده است وفات ایشان در سنه شصت
و ششصد قبر در ملتان است در حصار قدیم شیخ فخر الدین عراقی
رحمة الله علیه از اکمال مریدان شیخ بهاء الدین آمد بسبب شیخ بر
در خانه ایشان بوده است از بعد آن است در صغر سن حفظ

قرآن

قرآن نموده اند و در هر هفته سه بار یکی تحصیل علوم کرده درس میگفتند
دیوان ایشان مشهور است و لمعات از تصانیف ایشان است
حال ایشان از سخنان ایشان ظاهر است تربت ایشان در صالحیه
دمشق قریب بقبر شیخ محی الدین عربی است
در علم ظاهر و باطن کامل بوده اند کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین
و نزهة الارواح و سوال نامه گلشن راز از تصانیف ایشان است مرید
شیخ بهاء الدین ذکریا اند محمد فرزند رشید و جانشین شیخ بهاء الدین
اند بعد از وفات پدر تا هژده سال بارشاد و تکمیل طالبان مشغول
الاشتغال بوده اند ایشان را کرامات و خوارق بی نهایت است شیخ
رکن الدین فرزند رشید و خلیفه شیخ صدر الدین اند مرشد
پنجاه و دو سال بر سجاده پدر و جد نشسته انباز الغام ... بودند
پس عظیم القدر و جلیل الشان بوده اند ... سید عبد الله است
نام ایشان ... اول بار که از بخارا به هند آمده جد ایشان است
که سید جلال الدین بخاری سرخ می گفتند در ملتان رسیده مرید بهاء الدین
شیخ بهاء الدین ذکریا شدند و ایشان را به فرزندی بود

سید بهاء الدین ذکریا سید محمد و سید احمد کبیر و سید احمد کبیر را دو فرزند

بود یکی مخدوم که قطب زمان و شیخ المشایخ بوده و دوم سید را

چو قنای کر ایشان را نیز اولیا می کبار اند اگر چه مخدوم جهانیان

ترتیب ظاهری و باطنی بر ایشان نموده آند اما مرید شیخ رکن الدین

شدند و ایشان را مخدوم جهانیان سبب آن گویند پدر بعد بر وضه

حضرت شیخ بهاء الدین رفتند و التماس عبدی کردند او از داد آمد

که حق تعالی ترا مخدوم جهانیان کرد عبدی تو همین است چون بر وضه

شیخ صدر الدین و رکن الدین رفتند از آنجا نیز همین اواز آمد چون

بیرون آمدند همه کس مخدوم جهانیان می گفتند خوارق و کرامات

زیاده از شمار از ایشان ظهور آمد و در مکه رفتند با امام عبد الله

یافعی کمال صحبت داشته اند و دهم رسانیدند و از مکه معظمه در دهلی رسید

بحضرت شیخ نصر الدین چراغ دهلی ملاقات نموده خرقه تبرک خلافت

از ایشان پوشیده آمد و فات ایشان در سنه و قبر در اچه

ملتان است شیخ برهان الدین فرزند جانشین

مخدوم جهانیان اند در بین قبیله اکثری بزرگ و صاحب حال

و عالم ظاهر و باطن مرید ابای کرام خود بود و خوارق

عادات و کرامات علیه بسیار از ایشان سر زده

که شب جمعه بتهجد برخاستند چون تاریک بود و پای ایشان به تخته سنگ

رسید و درد یافت و ایشان فرمودند که این سنگست یا آهن است

یا چوب است چون صبح شد مردم آن دیدند بعینه که از زبان مبارک

ایشان بر آمده بود از خواب پاره سنگ شده و پاره آهن

و پاره بحال اصلی مانده تا امروز که سال هزار و چهل و سه هجری

مرد فرزندان ایشان در شهر دام موجود است و وفات ایشان

در سنه عدت عمر شصت و هفت سال و قبر در موضع بتوده که از مقابر است

الله آباد است حضرت شیخ سراج روح الله روحه مرید و خلیفه

رسیدند بزرگی از حضرت خود قطب عالم اند گویند ایشان چهل سه کس

بعمر صلی الله علیه و سلم شاید موافقت بودیگر ایشان که نام ا

نیز موافق محمد نام ایشان بود که بعضی مرید ایشان

بود که پیشه شش و چهار ساله فوت شد این خلیفه چون اعتقاد تمام

داشت آمده دست از دامن شما بر ندارم هر چند او را تسلی

عود مرض نکرد و دامن خود را و بد الشر را دخلالی نحو زنبر و روی

خانه نبود و بعضی روایت آن زن را فرزند نبود و بعضی از آن طفل نیز کلاه

بود و دست برداشته روی به آسمانی آورد و گفت [illegible]

شد این طفل فی الحال و در دست ایشان جان سپرد حضرت شان

محبت

عالم بردن آمیز چون این زن در خانه رفت فرزند در رفت فرزند را دید

وفات ایشان در سته دو هشت عمر شصت و نه سال و قبر در شهر بخارا

با دست بنزار و پرستم که الحمد لله و المنة که با تمام انجامید

و باختتام رسید مقامات ارواح مقدس مطهر منوره حضرت

پیر دستگیر رضی الله عنه دیگر اکابر اولیای سلسله عالیه مشهور

و معروف که سلسله معظم ما دریه و نقشبندیه و چشتیه

دیگر و سهروردیه قدس الله سره بر آنکه مدار استقامت

عالم و انتظام امور بنی آدم از این طایفه است و اکثر اهل الاسلام

از این سلسلها خارج نیست چرا که پیوسته و دستگیری

این بزرگان دین رسید از مطلب و ایمان بردن از شیطان

من از شیخ فلان الشیخ شیطان در خبر است زنسر و رکائنات.

و معنی

بحرمت موجودات صلی الله علیه وسلم که در قیامت بنده
که بوا سبه دامنها باشد از عمل خود حق تعالی که بهر دانشمند اینرا
در فنون تحصیل می شناخت که بزرگی شناختم که بزرگ بود و بزرگواری
بخشندم بسبب بخشی که شناخت اهل الله سبب نجات منکر در
نیمر دوستان و اخلاص فرمود ایشان بود و التماس بتبتیر شید
هر یکی خود را در یک سلسله منی سالک میساز داین فقیر
خود را در سلسله متبرکه مادریه منتظم کرد ابنده دست
بردامن باسعادت منظبه ابی یاد رسانه مشایخ خود زده
رضی الله عنه زده امیدوار است که حق سبحانه تعالی این کمینه
بنده را از برکت ایشان بخشد و نجات کرامت عطا کند
امید است که اسامی بزرگان درین سلسله مذکور شد
عدد ایشان تا پنجه درین نسخه اما چون تاریخ و وفات ایشان
بزرگان ذکر با واحوالات ایشان بنظر این فقیر نیامده آمد
این فقیر نیز کمی همین بزرگان درین اختصار نمود

هجرت و وفات و احوال خود را از تبع تابعین معتقدان ابی

وقت در بحر بتوکل یکباره بودند و بجز سبحه حسن البصری

با حجت مبدا شدند مالک دینار از التجربه گویند که وقتی بر کشتی سوار

بودند چون در میان دریا رسیدند ملاحان مزد طلب کردند

گفتند هیچ نداریم ملاحان را بردند و گفتند پای شما گرفته

در دریا می‌اندازیم ماهیان از دریا برآمدند از کنار کشتی سر بر

کردند در دهن هر یک دیناری از ملاحان یک دینار را گرفته با یشان دادند

چون اهل کشتی این واقعه را مشاهده نمودند در قدم پای افتادند

و عذر خواستند مالک دینار از کشتی فرود آمد بالای آب

روان شدند و از نظر خلق غایب گشتند قول ایشان تا

که میفرمودند حق تعالی معجزه مر تو بر پیغمبر ما را داده چنین عطا کرده

که نه چنین عمل را در زمین مسکاتیکل و غیره مالک مغفرت را بدادکی

فاذکرونی اذکرکم دوم ادعونی استجب لکم دیگر فرموده اند

که حق تعالی

که حق تعالی امت پیغمبر ما را دو چیز عطا کرده آنچه که جبرئیل را و نه
میکائیل را و غیره ملائکه مقرب را نداده یکی فاذکرونی اذکر
کم دیگر فرموده اند که حق تعالی می فرماید هر عالمی را که دنیا را دوست دارد
کمترین چیزی با او کنم آن بود که حلاوت ذکر و مناجات خویش از دل او
برادرم وفات ایشان در سال یکصد و سی و هفت هجری بوده اصل
ایشان از فارس است شیخ نقیبان توری است قدس الله سره مرید
حضرت شیخ حسن بصری اند قدس الله سره از صحبت آن شیخ کامل بهره اند
و شاگرد امام اعظم رضی الله عنه و بیست سال متصل خواب نکرده اند
و فرموده آند و فرموده اند هرگز خدمتی نکشیده ام ابو عمر صلی الله علیه وسلم
که آن عمل نکردم که ایشان هرگز از کسی چیزی از کسی میگرفته اند و
اگر دایم که در انجا نمی ماندم میکردم روزی ایشان بیمار شدند خلیفه
طبیبی داشت نزد پیش ایشان فرستادم چون طبیب قاروره
بدید گفت که جگر این مرد خون شده و پاره از مثانه بیرون می آید
دیگر بدانید که دوام زندگانی مجالست انبیاست زنده می نماید این چنین
جگر یا عشق الهی است یا از خوف و درد بینی که چنین مرد بود

باطل نیست این بگفت و فی الحال السلام آورد خلیفه گفت
پند راستم کن طبیبی بر بیمار فرستاده هم نزد انستم ده و بیمار بیش از شب
میخور نیستم جواز از رنج خوب شده بود ابو الحسن ایشان گفتند
ای جوان من چهار کرت از چشم میبود و چشم تو این آدمی ده گفت دادم خلال
یک شب بخواب خواهد بود که ایشان را میگوید سوداگری دل که اگر
برهمه بیست اجل هیچ دخالت زنان حکمت کسی تو نکر شود
بغیر مود نه کر به ده چیز است نه از آن ریاست دیگری از بهر خدا آنکه
از آن چیز کار بر خود است و رسالکی یکنوع دار از چشم بجاید بسیار را
و هم فرموده اند که اگر نزد خدا محبوب باشی دلبیاری که میان
تو و خدا بود آشنائی تربیت از یک کند که میان و بنده کان تو
بود و هم فرموده اند نقش آن است که همیشه نداری خدا را که در جیب بنور
چون ایشان از عمل مبدا دید در پیشانی او نوشته یافتند
فسیکفیکهم الله قدس الله سره شاگرد امام خطم اند مرید
جیب را عمر از قدوم مشایخ و خرقه الفقص اند با فضیل عباس در سلطان
ابراهیم ادهم صحبت داشته اند قدس الله سره از شیخ ابو

و مرید

مرید بود حسن بصری را آمد روزی با حسن بصری بکنار دریا
میرفتند این بروی آب روان شد پس شیخ گفت این مرتبه از که
یافتی فرمود که سی سال است که تو آن میکنی که میفرمایند و من آن
میکنم که میخواهد و این اشارت است بانکه در رضا سنت و وفات ایشان
در سنه اثنی ... قدس الله سره در فنون علم جامع و ... لا ؤ
ابو صفوان ثوری از مشایخ کبار و متقدمین از ایشان پرسیدند که حقیقت
حرفه چیست فرمودند آنست که مراد در وجود خبر که بنود
در سنه ... احمد بن صبیح المشهور ... قدس الله سره جمیع ...
سنت در کردن و بندگی ... در باینج از کردن ... دراز ...
بر ... شیخ ... بلخی قدس الله سره امام موسی کاظم را دریافته اند
رضی الله عنه شیخ مذهب بود اند روزی با سلطان ابراهیم ادهم
ایشان را ملاقات واقع شد پرسیدند که مشایخ در معاش چه
میکنند سلطان گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر شیخ
شقیق بلخی فرمودند سگان خراسان نیز چنین کنند سلطان
گفتند پس شما چه میکنید فرمودند که چون می یابیم ایثار میکنیم و چون

وچون بر بام شکر میکنم سلطان من بوسته بر سر پای ایشان داد
که تو اشناد کمانهٔ بر و هم سیح فرموده اند که سه چیز از مخبر سبب
فراغت دل در سبکی حساب و راحت نفس و سه چیز لازم
تو گویند رعیت تن دیگر غبار دل و سختی حساب بهادت
ایشان در سنه

قدس الله سره وصل ایشان از مردست با امام
احمد حنبل و معاصر بودند پا برهنه می گشتند و بنا ایشان در قبه جامع
بودند سیح جارهای در راه بغداد سرگین کرد اگر ضرور میشد سرگین
در کنار میکردند بجهت حرمت پای برهنه ایشان چون برحمت
حق پیوستند او از نوحه حنبلیان گوش مردم پر شد وفات ایشان
در سنه ابن نجم الدین قدس سره خلیفه ابو سلیمان دارانی
بود از مشایخ کبار و اولیا گذشته از بن یعقوب آن رحیم
مرید

مرید شقیق بلخی آمد گویند ایشان اصم نبودند ضعیفه‌ای از ایشان سخن

می‌گفت بادی از وی جدا شد بجهت دفع خجالت او گفتند آواز بلند کن

تر کن که من نمی‌شنوم خود را چنان وانمودند تا بر کس ایشان را

ضعیفه زنده ماند شد و این لقب بر ایشان نامزد شد و ایشان

هم این لقب را قبول کردند تا پانزده سال دیگر خود را از پرده داشتند

کر وا می‌نمودند یکی مسترشد از ایشان وصیت خواست

فرمودند اگر یار خواهی خدا بس اگر همراه خواهی کرام الکاتبین بس

و اگر وعظ خواهی مرگ بس و اگر آنکه عبرت خواهی دنیا بس

و اگر مونس خواهی قرآن بس اگر کار خواهی عبادت خدا بس و اگر وعظ

مرگ بس و اگر اینکه گفتم نپسندیدی پس ترا دوزخ

بس فرمودند که شهوت سه است یکی در طعام دوم در

گفتار سیوم در نظر پس سه را حفظ کن شیخ احمد قدس الله سره

مرید حاتم اصم و از بزرگان مشایخ خراسان اند عظیم القدر

ملامتیه را داشتند وفات ایشان در سنه ۲۴۰ ابو العباس حمزه

نجیب قدس سره از کبار مشایخ خراسان بود و از اقوال ایشان آن

که از عبادت را منفعت ترجیح نیست جز اصلاح خاطر دلها

محب قدس سره از جمله مشایخ اندر قدم توکل و تجرید اندر و با خضر

که خبر معاصر بوده آند الام بعضی صحبت داشته اند ابو عبد الله البلخی

از بزرگان مشایخ خراسان اندر قدم توکل و تجرید حکیمه منسوب است

با ایشان اما سخن ایشان در اثبات ولایت است هر روز

یکشنبه با حضرت علیه السلام ملاقات میکردند و لقمه‌ها با یکدیگر

می پرسیدند صاحب تصانیف بسیار آند گویند یکروز تمام

تصانیف خود را در دریا انداختند حضرت خضر علیه السلام آنرا

بیشی

اسلامیان باز آورد که در عوالی زنی صاحب جمال ایشان را
بخود دعوت کرد با دو التفات نکردند وقتی آن زن خبر یافت
که به باغی رفته اند خود را بیاراست و آنجا رفت از باغ
و زن غضب میدید به بدان سبب مسکن گشتند این سخن
ها دایشان و در خاطر در آمده است که بودی اگر حاجت آن زنان
روا کردی یا از نایب گشتی این در خاطر خطور کرد غمناک شدند
گفتند آن نفس همت در هوای نکرد اکنون در

یکی از انبیا و دیگر از اولیا را اول کسی که از مشایخ بعد از خلفا
را ستدین بر منبر سد ایشان بودند گفتند تو صحی

اند که میگویند با نجائی رسیده ایم که بار امانی ز ما باز کرد گفت بگویند
رسیده اند اما بدوزخ که در راه میروند شیخ گفت خوش دهها
رود باغی است فرموده اند خوشتر ازین دل آنکس است که از
دنیه و باغ فارغ است گفته اند یک سخن بعد از فاتحه توبه
دیگر گفته اند که نهایت همنشینی صدیقان است پرسیدند که
علامت محبت چیست فرموده اند آنکه نیکی زیاده میشود و جفا
انقصان نپذیرد دیگر فرموده اند الهی تو مرا دوست میداری تا من ترا
دوست میدارم پس چون توانی همه نیازی مرا دوست میداری
من ترا دوست چون توانیم باین همه احتیاج حداد قدس سره
ایشان ملامتیه بودند مرید ابو عبدالله باوردی اند با شیخ جنید صحبت
داشته اند شخصی از ایشان طلب صحبت کرد گفتند با خود
لازم یک دریا باشی تا همه دریا بر تو گشاده شود ملازم یک
سجده باشی تا همه ایشان بزرگان برابر شیخ بن ... ادب
قدس سره گویند ایشان هفتاد بار حج پیاده گزارده بودند
روزی گران همه سال براه حج میردیم و حج ا... نمیدانم

کرد چهارم شب هاتفی آواز داد که این موفق تو کیست را که نخواهی انجامد
خویش نخواهی اگر من ترا نخواستمی بجانه خود شصت بار نخواندمی
قدس سره قول ایشان است هر که در طلب قوت
برخواست نام فقر از وی برخواست کرمانی قدس سره
گویند شاه چهل سال نخفتند وقتی در خواب شد حق تعالی را
در خواب دید پس از آن پیوسته خواب کردندی چنانچه ایشان را
خفته می یافتند با در طلب خواب شاه شجاع سال در وقندهار
در هجری قصار ایشان امام اهل ملامت بوده
اول سبله از ایشان را ایشان براق برد نود سال بگفتند
وسید الطایفه گفتند اگر روا بودی که پس از سعر صلی الله
۲۷۲
علیه و سلم پیغمبر بودی حمدون بودی وفات ایشان در سنه سان
شیخ نجم بن منهرف قدس الله سره از قدمای مشایخ شیراز
شیخ ابو محمد مختار قدس سره از اجله مشایخ اند فرموده اند
طعام الجبان حجر که تو بوز

بسم الله الرحمن الرحيم

اختيارات ايام من اوله و آخره عن ابي عبد الله ابن عباس رضي
الله عنهم قال رسول صلى الله عليه وسلم ان في الايام من الشهر
جيدا و رديا و سعيدا و نحسا اليوم الاول من الشهر
يوم مع الخير بركة الله تعالى خلق فيه آدم عليه السلام و هو يوم
جيد للسفر و البيع و البناء و الزراعة و اليوم الثاني
من الشهر يوم حسن على حاجة و للتزويج و السفر و البناء
و اليوم الثالث من الشهر يوم ردي و هو الذي زلت
و اخرجت حلة آدم و حوا عنهما و خلعتهما و خلعوهما عن لباسهما
يوم الرابع من الشهر يوم جيد للفراغ و الفصد و التزويج
و يوم لطلب فيه الانفاق و العدل و تقع فيه السعد له و هو الذي
قتل فيه قابيل هابيل من ولد في ذلك اليوم فانه يقتل
و اليوم الخامس من الشهر يوم في غايت النحس و اليوم السادس
من الشهر يوم جيد للسفر و الزراعة و العمارة و اليوم السابع

من الشهر يوم جيد حسن للبس الثياب الجديدة والدخول
في منازل الجديدة النقل في المواضع واليوم الثامن
من الشهر يوم حسن جيد للابتداء بتعليم العلم يوم حسن
جيد لدخل الصبيان في المكتب ليتعلمون القرآن والكتب
واليوم التاسع من الشهر يوم حسن جيد صالح لجميع الاعمال
والعشر واليوم العاشر يوم نحس ينبغي الانسان
ان يحفظ نفسه ما به ويتحرز ويحتاط ومن سرق فانه يقع
ويظهر عليه سريعا واليوم الحادي عشر من الشهر يوم جيد حسن
من ولد فيه يكون موته في [illegible] وتكون
دولة معين له ولكن لقصيله امير وسلطانه وقليل حياة
واليوم الثاني عشر يوم نحس لا يجوز ولا ينبغي ان
يعمل فيه عملا ويوم الرابع عشر من الشهر يوم جيد
حسن لجميع الاعمال ومن ولد فيه يكون عالما زاهدا
يوم الخامس عشر من الشهر يوم جيد صالح ولكن من
ولد فيه يكون معيبا واليوم السادس عشر من الشهر

نحس من ولد فيه يكون مجنوناً ومن سافر فيه يهلك واليوم
الثاني عشر من الشهر يوم صالح لكل الأعمال واليوم الثالث عشر
من الشهر يوم نحس مبارك للزراعة وعرس الأشجار والبناء
والحجامة واليوم التاسع عشر من الشهر ميمون صالح لكل الأمور
واليوم العشرون من الشهر يوم جيد صالح لكل الأعمال واليوم
الحادي والعشرون من الشهر يوم نحس لكل الأعمال واليوم
الثاني والعشرون من الشهر صالح لقضاء الحاجات
والتزويج والسفر واليوم الثالث والعشرون من الشهر يوم ردي
وهو يوم الذي ولد فيه فرعون اللعين ومن ولد فيه يعمر
عمراً طويلاً ويعيش طويلاً لكن المولود لا يعمل فيه
عملاً صالحاً لحافظ في عمره واليوم الرابع والعشرون يوم
نحس لكل الأعمال اليوم الخامس والعشرون من الشهر يوم ردي
نحس وهو يوم ظهر فيه آية عصر شعبة الألوان من المبادرة
واليوم السادس والعشرون من الشهر صالح للسفر والصلح
للتزويج واليوم السابع والعشرون من الشهر يوم صالح جيد

٢٨
ومن ولد فيه يكون زاهدا وعالما واليوم الثامن والعشرون
من الشهر يوم جيد صالح للاعمال جيد واليوم الذي ولد
يعقوب النبي عليه السلام ومن ولد فيه
٢٩
يكون غنيا وموسرا ومحترما واليوم التاسع والعشرون
من الشهر يوم جيد مبارك حسن لجميع الاعمال والاشغال
٣٠
ولا نحس للمؤمن ان يخاف الهلاك واليوم الثلثون
يوم جيد مبارك لجميع الاعمال

يا محي الدين
يا محي الدين
يا حي يا قيوم